

عشق و غیرت در سوانح العشاق احمد غزالی

شمسی غفاری*

دکتر حسن بلخاری قهپی**

چکیده

نخستین رساله در باب عشق به زبان فارسی از آن شوریده احوالی چون امام احمد غزالی است، گفته‌اند شیخ فخرالدین عراقی همدانی کتاب لمعات خود را بر پایه سوانح نگاشت و عین القضاة و جامی نیز لواطح خود را و سعدی نیز گلستانش را.

سوانح العشاق یا رساله‌ای در باب عشق، تفصیلی‌ترین متن عرفانی در باب عشق به زبان فارسی است و البته در بیان سخت و مُغلق. گرچه حقایق منطوی در آن بسیار عمیق و فوق‌العاده گرانسنگ و بی‌بدیل است؛ اما سخت‌گویی احمد، بسیاری را از درک باطن (و گاه حتی ظاهر آن) بازداشته و همین، سبب رویکرد اندک مشرّحان و مفسران به شرح و تفسیر آن شده است، الا عزالدین محمود کاشانی که کنوزالاسرار و رموزالاحرار را در شرح سوانح نوشت و نیز شیخ حسین ناگوری از عرفای بزرگ هند و دیگر شرحی از نگارنده‌ای ناشناس. به تعبیری شاید «کلامنا اشاره» احمد غزالی در آغاز رساله سبب رمزگویی و نهایت پیچیدگی متن شده باشد.

این مقاله به بررسی دو مفهوم بنیادی سوانح یعنی عشق و مهم‌تر غیرت خواهد پرداخت و امید اینکه در تبیین و تنویر برخی از متعالی معانی عرفانی مفید باشد.

کلیدواژه: عشق، غیرت، سوانح العشاق، احمد غزالی.

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. (sh7ghafari@gmail.com)

** استاد دانشگاه تهران و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. (hasan.bolkhari@ut.ac.ir)

مقدمه

الف. آشنایی مختصر با احمد غزالی

مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد غزالی (۴۵۲-۵۲۰ هـ ق)، برادر کوچکتر ابو حامد محمد غزالی است و کنیه‌اش ابوالفتوح، و القابش مجدالدین، زین‌الدین و حجت‌الاسلام. برادر کوچکتر مردی بزرگ که در مسیر نیز طریقی متفاوت از برادر مهتر خود برگزید. کمال‌الدین حسین خوارزمی در *جواهر الاسرار* و در بیان اختلاف این دو برادر در طریقت، روایت زیبایی آورده که عیناً نقل می‌کنیم: «نقل است که روزی امام ائمه حجة‌الاسلام ابو حامد محمد الغزالی رحمه‌الله علیه به برادر خود شیخ احمد الغزالی - قُدَس سِرُّه - را گفتند: نیک درویشی اگر در طریق شریعت بیش از این کوشش می‌نمودی. شیخ گفت: شما نیز نیک دانشمندید اگر در معرفت حقیقت اهتمام بیش از این می‌فرمودید. امام گفت: تصوّر من این است که بر مبارزان میدان حقیقت سَبَقِ مراسم است. شیخ گفت: متاع تصوّر و پندار را در بازار اسرار چندان رواجی نیست. امام گفت: این را حکمی باید. شیخ فرمودند: حکم پیشوای این راه حضرت رسول‌الله تواند بود. امام گفت: ما او را - علیه‌السلام - چون توانیم دید و قول او چگونه توانیم شنید؟ شیخ گفت: بهره‌ای از حقیقت نیافته است، آنکه حضرت رسالت را هر گاه که خواهد، نتواند دید و از او اسرار حقائق نتواند شنید. از این سخن آتشی در باطن امام برافروخت و دل او از شرار غیرت بسوخت. القصّه، حضرت رسالت را حکم ساختند و چون شب درآمد، هر یک در خلوتخانه خویش به عبادت و توجه پرداختند و امام گریه و زاری می‌نمود و در ناله و بیقراری می‌افزود و از سرزنش و خجالت می‌گریخت و در دامن عنایت حضرت رسالت می‌آویخت. ناگاه چشم امام گرم شد، می‌بیند که خواجه کاینات با یاری از در حجرة امام در آمدند و امام را بشارتی به

سعادت آشنایی حقیقت دادند و در دست رفیق نبی - علیه‌السلام - طبقی بود سرپوشیده، طرفی از آن طبق بگشادند و خرمایی چند از آن در دست امام نهادند.

امام به حال خود آمد، به خلاف منامات دیگر، خرماها را در دست موجود یافت. برخاست و با هزار فرح و سُورور به حجره شیخ شتافت و در حجره را به زور می‌زد. شیخ از اندرون فرمود که به دو سه خرما چندین نازش و هیبت حاجت نیست. وامه را به خاطر می‌گذشته بود که برادرش تصدیق این رؤیا نکند - چون این حدیث از برادر شنید متحیر گشت و چون در بگشادند در آمد و پرسید ترا چه معلوم شد که این تشریف بر من ارزانی داشته‌اند. شیخ گفت: حضرت خواجه - علیه‌السلام - از روی لطف و بنده‌نوازی تا هفت بار از این بنده رخصت نطلبیدند، آن چند خرما به شما ندادند. و اگر مصداق این مقال می‌خواهی، برخیز و از آن طاقچه طبق بر گیر. برخاست، می‌بیند همان طبق است که در دست رفیق نبی - علیه‌السلام - بود، به همان سر پوش و از گوشه چند خرما کم است، باقی همه بر جا است. امام دانست که این سعادت دیدار نیز به برکت همت شیخ بوده است. بعد از آن قدم در سلوک طریقت نهاد و داد استکشاف اسرار حقیقت بداد تا مقتدای اصحاب طریقت و پیشوای ارباب حقیقت گشت و بر کمالات شیخ اعتراف آورد و خود را در حضرت شیخ چون طفلی پیش معلّمی می‌دید. (به نقل از غزالی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۴-۱۴۳)

بنابراین تردیدی نیست بر خلاف محمد که متکلمی بزرگ است و فلسفه ستیزی بی‌همتا، احمد سر در هوای سلوک دارد و عاشقی. *سوانح‌العشاق* مهم‌ترین دلیل این ادعا است.

ب. *سوانح‌العشاق* و داستان بلند عشق

سوانح‌العشاق یا *السوانح فی‌العشق* دارای یک مقدمه و هفتاد و پنج فصل است. به تمامی در شرح و منقبت حضرت عشق: «این حروف مشتمل است بر فصولی چند که به معانی عشق تعلق دارد، اگرچه حدیث عشق در حروف نیاید». (غزالی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۳) و بنا به درخواست دوستی عزیز نگاشته شده: «دوستی عزیز که به نزدیک من به جای عزیزتر از برادران است و مرا با او انس تمام بود، معروف به صاین‌الدین از من درخواست که

آن چه فراخاطر آید در حال، در معنی عشق چند اثبات کنم». (همان) و شامل معانی و حقایق زیر است:

سریان عشق و ظهور آن؛ ملامت در عاشق و معشوق و خلق؛ ملامت در عشق؛ اقبال و ادبار عشق؛ مخفی بودن سر عشق؛ وحدت عاشق و معشوق؛ رابطه پیوندی و تعلق عشق؛ حقیقت عشق بلا است؛ خامی، بدایت عشق است و خفاء، نهایت آن؛ بارگاه عشق، ایوان جان است؛ دل، محل صفات عشق است؛ حقیقت عشق چون پیدا شود، عاشق، قوت معشوق آید، نه معشوق، قوت عاشق؛ صفت معشوق، استغنا و کبریایی است و صفت عاشق، مذلت و خواری؛ اسرار عشق، در حروف عشق مضمّن است؛ عشق، سکری است در آلت ادراک و مانع از کمال ادراک؛ عشق را به قبله معین حاجت نیست؛ عشق، به حقیقت بنای قدس است؛ اصل عشق از قدم است؛ عاشقی، همه اسیری است و معشوقی، همه امیری و... .
اما فصل اول با شرح عشق آغاز می‌شود:

با عشق روان شد از عدم مرکب ما

روشن ز شراب وصل دایم شب ما

زان می که حرام نیست در مذهب ما

تا روز عدم خشک نیابی لب ما

بنابراین عشق نه تنها آغاز این فصل و رساله که «آغاز نامه» هستی ما نیز هست. احمد با همان قول اول، عشق را مرکب ظهور ما در عالم و روان گشتن از جهان عدم به عالم امکان می‌داند. این قول او، شاهبیت تمامی عرفا در آغازگری هستی با عشق است. هم چون لسان‌الغیب شیراز:

از ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

غزالی بر مبنای فوق در این فصل (فصل اول) که به نوعی مقدمه تمامی سخنان او در

فصول بعدی است، تأکید می‌کند:

عشق از عدم از بهر من آمد به وجود

من بودم عشق را ز عالم مقصود

از تو نبرم تا بُرد بوی ز عود

روز و شب و سال و مه علی‌رغم حسود

اما از این رو که عرفان احمد سخت با قرآن در آمیخته و این معنا را می‌توان از ترجمه رساله الطیر او (که گفته می‌شود اصل عربی آن از محمد برادر اوست و احمد فقط ترجمه کرده؛ اما برخی معتقدند عربی و فارسی آن هر دو از آن احمد است) در یافت، رساله‌ای که تمامی ماجرای سیر مرغان در رسیدن به قاف بر بنیاد آیات قرآن تأویل و تعبیر می‌شود. در آغاز سوانح نیز بر همین سیل، ظهور هستی با حرکت روح آغاز می‌شود، «روح چون از عدم به وجود آمد بر سرحد وجود، عشق منتظر مویکب روح بود». (همان، ص ۱۱۶) بنابراین روح در نخستین لمعات ظهور خویش عشق را منتظر ظهور خویش می‌یابد و آن‌گاه هنگامه‌ای شکل می‌گیرد که احمد خود را از درک ذات آن ناتوان می‌بیند: «در بدو وجود ندانم تا چه مزاج افتاد»؛ اما سعی دارد فهم کند نسبت این دو حقیقت متعالی عالم (اگر بتوان به دوئیت قائل شد) یعنی روح و عشق در آغاز چگونه صورت بست. پس در تعبیر اول خود روح را ذات می‌شمارد و عشق را صفت ذات. «خانه خالی یافت، جای گرفت» اشاره به اینکه روح واجد وجود بود؛ اما فاقد عشقی، عشق ذات روح را خالی از خود یافت، پس ساکن ذات روح گردید و لاجرم روح عاشق شد. حقیقت عشق اما از منظر احمد از تمامی جهات منزّه است و روی در جهت یا جهتی نمی‌دارد. کلام احمد در این منزل، اشاره‌گون است «کلا منا اشاره» و البته سخت. به تعبیر او قبله‌ها در ساحت عشق عارضی هستند محتمل از این رو که هر کدام روی در حضرت احدیت دارند.

در فصل دوم سعی احمد از میان برداشتن دوئیت میان روح و عشق است: «چون خانه خالی یابد و آینه صافی باشد، صورت پیدا و ثابت گردد در هوای صفای روح». این «میان‌برداشتن» در ادامه کلام روشن می‌گردد که اگر حال پس از انس روح با عشق، روح اگر خواهد که خود را ببیند، پیکر معشوق یا نامه و صفتش ظاهر می‌شوند و بر دیدگانش می‌نشینند. این گونه روح دیده خود می‌دوزد و مطلق به حضرت عشق می‌نگرد. یعنی: «دو دیده اشراق او را فرو گیرد تا به جای او خود بود و به جای خود او ببیند».

بیتی که احمد پس از این کلام می‌آرود شرح بلند همین معنا است:

از بس که دو دیده در خیالت دارم

در هر که نگه کنم تو می‌پندارم

شرح پسین احمد در وحدت روح و عشق، بس روشنگر است و رسا، «زیرا که راهش به خود بر عشق است» یعنی روح بنا به اینکه دل به وحدت با عشق داده، اینک اگر خواهد که خود را بنگرد، باید که عشق را نظاره کند؛ زیرا که راهش به خود، تنها از طریق عشق ممکن خواهد بود. بر این معنا احمد مجدد این گونه تأکید می‌کند: «تا بر عشق گذر نکند که کلی او را فرو گرفته است، به خود نتواند رسید».

حال در این رویت، ناظر کیست و منظور که؟ تعبیر بعدی احمد حذف ناظر و منظور است: «جلالت عشق دیده را گذاره ندهد» یعنی قدرت و جدال عشق، مانع از آن می‌شود که دیده به عنوان عنصر سوم حاجب میان عشق و روح شود. «زیرا که مرد در عشق غیرت اغیار است، نه غیرت خود و او خود دور نتواند شد» و اینجا آغاز بحث در باب غیرت است. یعنی مانعیت حضور غیر در خلوت عاشق و معشوق. به تعبیر احمد به هنگام عشق‌ورزی، غیرت، مانع حضور خود نیست، مانع حضور غیر است، لاجرم دیده در عشق‌ورزی روح و عشق نامحرم است و لاجرم به شمشیر غیرت، رانده می‌شود. هم‌چون این زبان حال شوریده‌ای عاشق که فرمود:

ای بی‌وفا، راز دل بشنو از خموشی من، این سکوت مرا ناشنیده مگیر

ای آشنا، چشم دل بگشا، حال من بنگر، سوز و ساز دلم را ندیده مگیر

امشب که تو در کنار منی، غمگسار منی، سایه از سر من تا سپیده مگیر

ای اشک من خیز و پرده مشو، پیش چشم ترم، وقت دیدن او، راه دیده مگیر^۱

۱. تصنیف بسیار زیبایی که توسط خواننده ارزنده کشورمان خوانده شده و شعر آن از بهادر یگانه است.

ج. مفهوم و جایگاه غیرت در عرفان

پیش از تداوم بحث در باب عشق، ضروری است تأملی در مفهوم غیرت داشته باشیم. غیرت که از نظر مفهومی با حمیت و تعصب همراه است، در عرفان از لوازم اصلی محبت شمرده می‌شود و این بدان معنا است که در ذات عاشق، غیرت نهفته است و به عبارتی هیچ مُحب نبود، الا که در او غیرت بود و غیوری کند.

غیرت از غیر می‌آید، یعنی حمیت و تعصب بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر و یا غیر از محبوب. به زبان ساده حمیت بر اینکه عاشق متعصب باشد و حمیت ورزد تا محبوب و معشوقش جز او به غیری توجه ننماید و معشوق نیز چنان محبت ورزد که عاشق مطلقاً متوجه غیر نگردد.

این معنای استوارکننده عشق و محبت در عرفان را سه گونه دانسته‌اند: غیرت عاشق، غیرت معشوق و غیرت عشق یا به عبارتی غیرت مُحب، غیرت محبوب و غیرت محبت.

حنابندی در شرح کلمات باباطاهر غیرت را چنین معنا کرده است: «غیرت عارف بر پروردگار به این است که نمی‌خواهد غیری در میان باشد، غیرت حق بر عارف چنین است که او را از آرایش هستی پاک دارد». (حنابندی، ۱۳۳۳، ص ۱۹۱)

و خواجه عبدالله انصاری که میدان پنجاه و هشتم از میدان‌های صدگانه عرفانی را میدان غیرت نامیده و معتقد است که غیرت رشک است بر چیزی که غیر آن به جای آن چیز نیست. (انصاری، ۱۳۴۱، ص ۱۲۵) و نیز گوید: «رشکم آید بر هر که به تو پیوندد. غیرت نتیجه حیرت است و شرط صحت صحبت است. غیرت در غایت شفقت است و غیرت بردن با دوست حق است. غیرت صفت عاشق است نه معشوق. تا شرکت قائم است، غیرت دائم. مرد غیر را به قوت غیرت هلاک کند و راه را از اسباب و اغیار پاک کند. اگر جمال محبوب بر محب آشکار شود، سلطان محبت پیدا شود. اول کسی که عاشق بود، بگریزد و آب به آتش هرگز کی آمیزد؟ معشوق پرستی صفت تست و این علت به سبب نسبت

تست. عاشق هم از اغیار است و کار از این دشوار است. چه گردی، گرد اغیار، دیگران را با معشوق تو چه کار؟ دست جز از محبت باز کن، از خویشتن آغاز کن و این کار عاشقی را ساز کن». (انصاری، ۱۳۴۱، ص ۱۲۷)

حکمای شاعر و عارف فارسی نیز در ابیات نغز و بلند خود تعریفی از غیرت به دست داده‌اند، هم چون صائب:

می‌برم غیرت به هر کس می‌شود جویای تو
گر چه نتوان یافت می‌دانم ز جویایی تو را
و نیز سعدی:

حدیث عشق تو با کس نمی‌توانم گفت
که غیرتم نگذارد که بشنود اغیار
و خاقانی:

خدای داند کاین دم که راند خاقانی
ز روی غیرت دین است، نز سر غضب است
و لسان‌الغیب شیراز:

گنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است
و مولانا محمد جلال‌الدین بلخی:

غیرت حق بود و با حق چاره نیست
کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست
غیرت آن باشد که او غیر همه است
آنکه بیرون از بیان و دمدمه است

بنابراین غیرت یکی از مهم‌ترین موضوعات در عرفان و اندیشه اسلامی است که با استناد به معنای ذاتی آن، نفی غیرت در عرصه پاک و مطلقاً خالص عشق و محبت است و تا به اوج نرسد و در حقیقت خود خالص نگردد، وحدت میان عاشق و معشوق هرگز به

دست نیاید. از همین رو است که احمد در سوانح با قصد بیان کمال و غایت محبت، به سراغ غیرت می‌رود.

صاحب سوانح پس از نکات بنیادینی که در بخش اول این مقاله گفته آمد، در فصل سوم، به نسبت میان عشق و روح بازگشته و این نسبت را مجدد چنین شرح می‌دهد که گاه روح خود را بستر و گستره عشق قرار می‌دهد تا شجره عشق بر آن بروید و گاه چون ذات می‌شود از برای عشق تا عشق به آن قائم گردد و البته به دلیل نسبت ذاتی این دو گاه نیز عشق ذات می‌شود تا روح به واسطه آن قائم گردد و از نظر احمد این معنا توسط هیچ کس قابل درک نخواهد بود: «اما این را کس فهم نکند که این از عالم اثبات دوم است که بعد المعو بود و اهل اثبات قبل المحور را کثر نماید». (غزالی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹)

شرح نسبت میان روح و عشق و سپس ظهور علم که نهایت آن به ساحل عشق است، مثلثی می‌سازد از علم، روح و عشق و احمد در فصل سوم نسبت میان این معانی را شرح می‌دهد. اما در فصل چهارم و با عنوان «فصل فی الملامه» به بحث غیرت باز می‌گردد. از دیدگاه احمد، کمال عشق در ملامت است و ملامت سه وجه دارد: یکی روی در خلق دارد، یک روی در عاشق و روی دیگر در معشوق. وجه اول که روی در خلق دارد، شمشیر غیرت معشوق است تا عاشق به اغیار ننگرد (و گفتیم که غیرت از همین غیر و اغیار است)؛ وجه دوم شمشیر غیرت وقت است تا عاشق به خود ننگرد و به یک عبارت به تمامی خود را فراموش نموده و هستی‌اش را وقف حضرت معشوق نماید و وجه سوم شمشیر غیرت عشق است نسبت به خود تا همت از خود یابد و قوت از خود خورد و به بیرون ننگرد و به یک عبارت، قائم بالذات باشد.

به تعبیر احمد، هر سه وجه ملامت: «صمصام (شمشیر) غیرت است در قطع نظر از اغیار» و غایت آن نیز رساندن کار به جایی است که عاشق از خود برهد و غیر شود (یعنی معشوق شود) و معشوق نیز از خود رسته و غیر شود (یعنی عاشق شود) و این از آن روست که قدرت و کمال عشق از اتحاد است نه از غیرت. به عبارتی تا عاشق از خود نرهد و معشوق

نگردد و معشوق نیز از خود نرهد و عاشق نگردد و هر دو یکی نشود محال است عشق کمال یابد و غایت.

«و هر سه صمصام غیرت است در قطع نظر از اغیار. زیرا که کمال حال در آن بود که کار به جایی رسد که عاشق غیر بود و معشوق غیر گردد و آن سلطنت تابش عشق بود، زیرا که قوت کمال عشق از اتحاد بود و در او تفصیل عاشق و معشوق نبود. آنکه وصال فراهم رسیدن داند و از این حال قوت خورد نه عشق بود:

بد عهدم و با عشق توام نیست نفس
گر هرگز گویمت که فریادم رس
خواهی به وصال کوش و خواهی به فراق
من فارغم از هر دو مرا عشق تو بس

عشق باید هر دو را بخورد تا حقیقه الوصال در حوصله عشق حاصل شود و امکان هجران برخیزد و این کس فهم نکند. چون وصال انفصال بود. انفصال عین وصال بود. پس انفصال از خود، عین اتصال گردد. این جا قوت و بی‌قوتی و بود و نابود و یافت و نایافت و نصیب و بی‌نصیبی یکسان بود و اینجا همه کس راه نبرد که مبادی او فوق النهایات است.» (همان، ص ۱۲۳)

نتیجه

اینکه از دیدگاه احمد غزالی، بهانه هستی ظهور مطلق عشق است که به عالی‌ترین بیان در زبان لسان‌الغیب شیراز این‌گونه تجلی تام و تمام یافته است:

در آزل پرتسو حُسننت ز تجلّی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رُخش دید مَلکک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
نظری خواست که بیند به جهان صورت خویش
خیمه در آب و گِل مزرعهٔ آدم زد

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
 برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
 مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
 دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
 جان علوی هوس چاه زتخدان تو داشت
 دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
 دیگران، قرعه قسمت همه بر عیش زدند
 دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد
 حافظ آن روز طربنامه عشق تو نوشت
 که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

اما تأمل و تأکید صاحب سوانح در بیان نسبت میان روح و عشق و سپس به میان کشیده بحث ملامت و غیرت، بیان غایت و در اصل الزام ذاتی نسبت میان عشق و روح یا به عبارتی همان وحدت است. احمد بر حضور مطلق غیرت در نسبت میان روح و محبت تأکید می‌کند تا غایت این نسبت وحدت گردد، ورنه ثنویت و دوئیتی پدیدار خواهد شد که در تضاد با ذات جوهر مطلق و وجود حقیقی آن، یعنی ذات باری تعالی خواهد بود و این سخن از نخستین بارقه‌های نگره وحدت وجودی در عرفان اسلامی و به ویژه در زبان فارسی است که از حلقوم احمد غزالی در سوانح‌العشاق تراویده است.

منابع

- غزالی، احمد. (۱۳۷۰)، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۴۱)، صد میدان، تصحیح عبد الحی حبیبی، کابل: مطبعه دفاع ملی.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۹)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (چاپ نهم)، تهران: انتشارات طهوری.
- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۶۴)، غزلیات، به تصحیح محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۹۷)، دیوان اشعار، تهران: نشر ققنوس.
- حافظ، محمد شمس‌الدین. (۱۳۹۴)، دیوان، تهران: نشر ققنوس.
- حنابذی، محمد. (۱۳۳۳)، شرح بر کلمات قصار بابا طاهر، تهران: چاپ سنگی.
- مولوی، محمد جلال‌الدین. (۱۳۹۶)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: نشر ققنوس.